

دکارت فلسفه را با علم پیوند داد/ با فلسفه مخالفت نکنیم

همتی، استاد دانشگاه گفت: دکارت فلسفه را با علم پیوند داد و سعی کرد از حالت ارسطویی خارج کند و برای اولین بار شک کرد. تا پیش از او فلسفه دانشی برای یقین بود.



همتی، استاد دانشگاه گفت: دکارت فلسفه را با علم پیوند داد و سعی کرد از حالت ارسطویی خارج کند و برای اولین بار شک کرد. تا پیش از او فلسفه دانشی برای یقین بود.

به گزارش خبرنگار مهر، بیست و دومین نشست از سلسله نشست های آفاق اندیشه با موضوع «تحول مفهوم فلسفه» در حسینییه ارشاد برگزار شد. در این نشست دکتر همایون همتی به ایراد سخنرانی پرداخت.

وی در ابتدا گفت: صحبت های امروز بنده پیرامون این است که فلسفه چه تحولاتی را در گذشته و امروز به خود دیده است. دو دانش است که با خودآموزی و بدون استاد نمی توان آموخت؛ یکی فلسفه است و دیگری ریاضیات. فلسفه امروز با فلسفه افلاطون و ارسطو در یونان باستان بسیار متفاوت است. تفکر فلسفی در یونان باستان با شخصی به نام تالس آغاز شده است و بعد از او فیثاغورث، هراکلیتوس و پارمنیدس تا سقراط آن را ادامه دادند.

همتی در ادامه افزود: ارسطو در کتاب ما بعد الطبیعه خود درباره این که فلسفه چیست صحبت می کند و می گوید فلسفه دانشی است که به موجود چونان موجود می پردازد. بعد از ارسطو تا حدود ۱۲ قرن فلسفه همین متافیزیک است و موضوعش نیز وجود است و نظام های متافیزیکی متعدد را می بینیم. کسی مثل توماس آکویناس میان مسیحیت و فلسفه پیوند ایجاد می کند. فلسفه از زمان تالس تا قبل از لوتر و اوکام محدود و محصور به وجود شناسی است. ویلیام اوکام و مارتین لوتر آن را دگرگون می کنند. ویلیام اوکام فلسفه نومیالیسم را مطرح می کند و در نهایت دکارت پدر فلسفه مدرن فلسفه جدیدی را مطرح می کند و بعد از او کانت، هیوم و ... به طور کلی مسیری متفاوت را طی می کنند.

این استاد دانشگاه ادامه داد: متفکرین اسلامی بعد از ترجمه آثار ارسطو، تعبیر محرک لا یتحرک را خدا پنداشتند و به همین خاطر ارسطو را فیلسوف الهی می دانسته اند. در ترجمه آثار ارسطو، آندروونیکوس روسی شاگرد او در تقسیم بندی و فصل بندی بخشی از بحث ها را بعد از طبیعیات آورده و به این دلیل نام ما بعد الطبیعه به آن ها داده است. ابن سینا در شفا می گوید از لحاظ رتبه آن موضوعاتی که در این قسمت بحث می شوند از لحاظ وجودی و نه زمانی، ما قبل طبیعت هستند. یعنی از لحاظ رتبه وجودی چون مادی هستند ما قبل طبیعت هستند. ما بعد الطبیعه را با ماوراء طبیعه نباید اشتباه کرد که لایه ای از عالم است و عالم مجردات است. جهان است و نه دانش. اما ما بعد الطبیعه دانش متافیزیک است.

همایون همتی سپس گفت: بعد از آن فلسفه اسلامی تا امروز همین علم موجود به ما هو موجودات یعنی ما بعد الطبیعه ارسطو است. که البته با بعضی ابتکارات و دیدگاه هایی ترکیب شده که حکیمان اسلامی به آن اضافه کرده اند. فلسفه اسلامی تقلید صرف از فلسفه یونانی نیست، اما اساس و بنیان ارسطویی آن حفظ شده است. آن چیزی که فلسفه مضاف گفته می شود فلسفه اسلامی هنوز دارای آن نیست. به عنوان مثال حتی در کتاب بدایه و نهایه علامه طباطبایی نیز می بینیم که همان چهارچوب ارسطویی را دارد. مثلاً در موضوعاتی همچون تعریف فلسفه.

همتی افزود: ما بعد الطبیعه ارسطو دو بخش دارد؛ یکی امور عامه یعنی عام ترین مسایل هستی و دوم الهیات بالمعنی الاخص که پیرامون خدا و چگونگی رابطه خدا با ممکنات و اثبات محرک اول و وجود خدا و ... است. چهارچوب فلسفه اسلامی نیز همین است. از ابتدای ورود فلسفه با ترجمه به دنیای اسلام یک گروه با آن مخالفت کردند و آن را انحراف دانستند و گروهی نیز گفتند این همان حکمت است که در قرآن آمده است که البته اشتباه و مغالطه بود.

وی در ادامه عنوان کرد: فارابی معتقد بود اگر کسی در حکمت نظری و حکمت عملی به کمال رسید جایگاه پیشوایی و رهبری همچون امام در جامعه مسلمین پیدا می کند. برخی دیگر گفتند با فراگیری حکمت انسان کامل می شود. ابن سینا معتقد بود حکمت یعنی انسان جهانی ذهنی بشود همچون جهان عینی و بیرونی. یعنی نظم عالم را در ذهن دریافت کند.

هر آن کس ز دانش برد توشه ای جهان‌یست بنشسته در گوشه ای

حکیم سبزواری معتقد بود حکمت یعنی انسان جهانی از معرفت بشود مشابه جهان بیرونی اما در ذهن. از این تعریف بر می آید که فلسفه یک نوع تغییر جهان و تغییر افق است. تغییر درونی جهان های فکری و معرفتی. یکی از ویژگی های فیلسوف آرامش است. چون همه چیز را دانسته و نگران چیزی نیست. برای انواع حوادث آماده است. موج خیز حادثه است. راسل و ماکس پلانک در این باره کتاب هایی دارند.

همتی سپس اظهار داشت: دکارت پدر فلسفه مدرن است که اصول فلسفه راquo& و تأملات در فلسفه اولی راquo& کتاب های مهم او هستند. او فلسفه را با علم پیوند داد و سعی کرد از حالت ارسطویی خارج کند و برای اولین بار شک کرد. تا پیش از او فلسفه دانشی برای یقین بود. دکارت اولین کسی بود که شک دستوری را مطرح کرد. از طریق وجدانیات و علم حضوری به نفس، به یقین رسید. مغالطه او همین جا بود که این یقین درونی را به جهان بیرونی نسبت داد. یقین ساجکتیو را نمی توان با یقین آبجکتیو یکی دانست.

همتی افزود: امروز رایج است که در غرب گفته می شود فلسفه ۶ بخش دارد که یک بخش آن متافیزیک است. اما در فلسفه اسلامی از ابتدا تصور این بوده که تمام فلسفه متافیزیک است. به عنوان مثال در کتاب عناصر فلسفه (Elements of Philosophy) که یکی از کتاب های مرجع دانشگاهی در دنیای امروز است - می گوید این ۶ بخش عبارت اند از: اخلاق، سیاست، دین شناسی، معرفت شناسی، زیبایی شناسی و هنر و در آخر متافیزیک. فلسفه فیلسوفان ما به این بخش ها به طور مختصر و نه جامع و کامل پرداخته است. مثلاً در بخش سیاست ما متأسفانه در بحث ولایت فقیه به دلیل اختلاف نظر خود موافقان نتوانستیم در این زمینه یک بحث دقیق و علمی و تطبیقی که وارد متون آکادمیک شود ارائه دهیم.

وی اضافه کرد: بعد از دکارت، کانت این نکته را مطرح کرد که موضوع فلسفه وجود نیست، بلکه نقد معرفت است. لذا فلسفه او را انتقادی و یا ایده آلیسم استعلایی می گویند. این که مرزهای عقل تا کجاست. که کانت می گوید عالم محسوسات است. کانت تعریف وجود را متحول کرد و نگرش نسبت به وجود را تغییر داد. بعد از دکارت کانت ضربه دوم را به فلسفه وارد کرد و رسالت فلسفه بعد از کانت تغییر کرد. این که به آن چه بعد از کانت وجود دارد فلسفه بگویم مشترک لفظی است و اشتباه است. بلکه هر گاه صحبت از فلسفه می کنیم باید مشخص کنیم که کدام فلسفه؟ دیدگاه فلسفی کدام فیلسوف؟

همایون همتی افزود: بعد از این مرحله تحلیل موضوع فلسفه شد. سپس موضوع فلسفه با ویتکنشتاین به زبان تبدیل شد. او گفت مسأله فلسفه مسأله زبان است. فیلسوفان مسایل را پیچیده می کنند. زبان آن ها را روشن و ساده کنید همه مشکلات حل می شود. بعدها از این هم فراتر رفت و گفت رسالت فلسفه فقط و فقط کلیت بخشیدن به گزاره های علوم طبیعی و تجربی است. در واقع راهنمایی برای این علوم است. ببینید از مرحله وجود تا این مرحله فلسفه چقدر تغییر کرده است. بعد از این مرحله نیز اگزیستانسیالیست ها موقعیت های مرزی انسان و پرسش های وجودی انسان را مطرح کردند.

وی همچنین گفت: تنها جریان فلسفی در غرب که همان فلسفه ارسطویی است که البته آن هم تا حدودی دگرگون شده است فلسفه تومیسم است. یعنی همان فلسفه توماس آکویناس. توماس آکویناس متأثر از فلسفه ابن سینا و ابن رشد است. بخش هایی از اسفار ملاصدرا به زبان های مختلف ترجمه شده است. مثلاً در آلمان کتاب های زیادی درباره ملاصدرا و ابن سینا نوشته شده که برخی را در کتابخانه ام دارم اما متأسفانه هنوز کسی پیدا نشده است که به فارسی ترجمه کند.

همایون همتی در انتها گفت: برخی مخالفین فلسفه در ایران از مخالفت با فلسفه، امروز رسیده اند به اجتهاد در فلسفه که این نوع حرکت ها و جریان ها اشتباه است و وظیفه ما امروز چیز دیگری است. ما نباید با فلسفه مخالفت کنیم. فلسفه یعنی عقلانیت و تحلیل نقادانه و استدلالی افکار، که برای تبلیغ دین به این مسأله نیاز داریم. امروز فلسفه سینما، فلسفه موسیقی، فلسفه حقوق بشر، فلسفه محیط زیست، فلسفه معماری، فلسفه پزشکی و ... داریم. به علاوه فلسفه های مضاف، مانند فلسفه اقتصاد، فلسفه حقوق، فلسفه سیاست، فلسفه تعلیم و تربیت، فلسفه زبان و ... کتاب " نگرش های نوین در فلسفه " کتاب خوبی است که در این باره می توانید مطالعه کنید.